

استقلال و عدم وابستگی در جبهه مقاومت میهنی به چه مفهوم است؟

پاره ای سازمانها و فعالین سیاسی ایران با برجسب چپ که در آستانه انقلاب بهمین در پاریس به زیارت خمینی رفتند و در انقلاب بهمین به دنباله رو وی بدل شدند و مبارزه برای تحقق دموکراسی و احترام به حقوق منی را در پای مبارزه ضد آمریکائی خمینی قربانی کردند، حال به عذاب وجدان گرفتار آمده اند و کفاره گناهان سنگین خویش را در گذشته، با قربانی کردن اصل مبارزه ضد امپریالیستی واقعی در محراب دموکراسی تخیلی و وعده وعیدهای پوچ استعماری آمریکائی در زمان حال می دهند. خطای امروز آنها ادامه خطای دنباله روی و حتی همدستی سابق آنها با رژیم خمینی است. در گذشته نه خطر حمله آمریکا در شکل تهدیدات وی و نه احتمال کودتای آمریکائی نمی بایست کمونیستها را از راه مبارزه برای دموکراسی باز بدارد، زیرا تامین دموکراسی بهترین ضامن پیگری در مبارزه ضد امپریالیستی بود. مبارزه دموکراتیک جزء لاینفک مبارزه ضد امپریالیستی محسوب می شد. بودند نیروهای مدعی چپ که نتوانستند رابطه دیالکتیکی مبارزه ضد امپریالیستی و دموکراتیک را درک کنند و این بود که به بهانه مخالفت با امپریالیسم آمریکا آلت دست اختلاف خمینی شدند و امروز کفاره گناهان خود را با تخطئه مبارزه مردم عراق و لبنان می دهند. حال آنها مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه خلقها برای استقلال ملی شان را در پای توهم دموکراسی آمریکائی و اسرائیلی قربانی می کنند. فاجعه ایکه بعلت اشتباه در سیاست ببار آمد هم اکنون در مقابل ماست. روحانیت به پاس این بلاهت سیاسی از جانب “چیپها” از آنها برای قلع و قمع کمونیستها استفاده نمود و ارکان حکومت خویش را تقویت کرد. کابوس حمایت از جمهوری اسلامی چون بختکی سنگین بر سینه آنها نشسته است و نمی توانند شرایط مشخص کنونی را بدرستی تحلیل نمایند. تحلیلهای آنها از روی هراس و منزله طلبی و بی دورنمائی و برج عاج نشینی است. آنها بدنبال شعارها و ادعاهائی می گردند که ضرری دامن آنها را نگیرد و همواره با “دامن نیالوده” از مبارزه “سربلند” بیرون آیند. حال آنکه این تفکر بی پایه و ایورتونیستی توانائی رهبری در مبارزه را از آنها سلب کرده و شرط وجودی آنها را به زیر پرش می برد، جسارت کمونیستی را در نهادشان به خاک می سپارد. آنها از حرف “مردم” بیشتر می ترسند تا از امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل.

کمونیستها در شرایطی که کشورشان مورد تجاوز استعمارگران و امپریالیستها قرار می گیرد تا آنرا به زیر سلطه نفوذ خویش در آورند و منابع طبیعی اش را غارت کنند نباید منفعل بوده و تسلیم طلبی و شکست را تبلیغ کنند. وظیفه آنها فراخوانی همگان به مبارزه توده ای طولانی در قبال دشمنان خارجی در درجه نخست، و تنها در این ارتباط مبارزه با ارتجاع داخلی برای ترغیب وی به مقاومت و افشاء سیاست شکست طلبی و سازشکاری وی با امپریالیسم جهانی است. کمونیستها در لحظه ایکه کشورشان قربانی تجاوز است باید به مقاومت دست زنند و این مقاومت آنها مقاومتی عادلانه و مورد تائید همگانی و مورد احترام توده هاست. مبارزه کمونیستها در جنگ ملی علیه تجاوز امپریالیستها و استعمارگران یک مبارزه مقطعی نیست، مبارزه ای طولانی است که با هدف استقرار سوسیالیسم صورت می گیرد. کمونیستها در پی آنند که جنگ ملی را به جنگ طبقاتی ارتقاء داده و مبارزه طبقاتی در شرایط اخراج قوای اشغالگر را از قید و بند نیازمندیهای مبارزه ملی بدر آورند و جنبش را به سمت سوسیالیسم سوق دهند. پس مبارزه ملی کمونیستها صرفا مبارزه ای با دورنمای اخراج استعمارگران دیو صفت و آدمکش نیست، بلکه علیه متحدین ناپایدار و موقت و مظنون دیروزی نیز خواهد بود. بهمین جهت ما همواره تکرار کرده ایم که پیروزی در مبارزه ملی مشروط به سرکردگی طبقه کارگر در این مبارزه است.

این سیاست را کمونیستها با صراحت از همان بدو مبارزه ضد امپریالیستی بیان می کنند ولی آنرا به امر روز سیاست تبدیل نمی کنند. تشدید مبارزه طبقاتی و فرجام آن تابعی از مبارزه ملی می گردد. بدین معنی که شکل نوین مبارزه طبقاتی در مبارزه علیه امپریالیسم متجلی می گردد. مبارزه ملی شکلی از مبارزه طبقاتی است. تفاوت مبارزه ضد امپریالیستی کمونیستها با سایر اقشار غیر پرولتری در آن است که مبارزه کمونیستها بر دموکراسی پیگیر استوار است و مبارزه مسلحانه توده ای را با دورنمای نابودی بهره کشی انسان از انسان به انجام می رساند. در امر مبارزه طبقاتی توفی جایز نیست تنها شکل مبارزه و جهت آن تغییر می کند. مبارزه علیه دشمن خارجی به ادامه خویش به مبارزه علیه ارتجاع حاکم بدل می شود. کمونیستها در مبارزه ضد امپریالیستی در عین حال برای آینده تسلیح می شوند و این سلاح خود را هرگز بر زمین نگذاشته از یک دوش به دوش دیگر می اندازند. کمونیستها خواهان قطع کامل نفوذ امپریالیسم هستند و با نصفه کاری موافقی ندارند. نیروهای غیر پرولتری، مبارزه علیه امپریالیسم را نیمه کاره و با ناپیگیری و “حسابگری” طبقاتی انجام می دهند. هر لحظه نسبت به سرنوشت خود بیمناک شوند، دست همکاری پنهان و آشکار به سوی امپریالیسم دراز می کنند و با وی علیه مصالح ملی میهن متحد می شوند.

تمام این مطالبی را که ما نگاشته ایم امر پنهانی نیست. خود بورژوازی و ارتجاع و امپریالیسم نیز آنرا می دانند و می خوانند و حداقل پس از خواندن این مقاله “توفان” به آن واقف می شوند. آنها از اهداف استراتژیک ما با خبرند ولی علیرغم این نمی توانند کاری از پیش برند. بچه دلیل چنین است؟ زیرا ما سیاست عدم وابستگی را در جبهه واحد ضد اشغالگران اساسا به شرطی که دارای نیروی اجتماعی قابل محاسبه ای باشیم بکار می بریم. رمز کار ما در کجا قرار دارد که قادر هستیم و یا می شویم خواستهای خویش را به بورژوازی و ارتجاع تحمیل کنیم؟ آیا همین که ما خود را رهبر نامیدیم کافی است و همه افراد و نیروها رهبری ما را می پذیرند، آیا همین که مدعی شویم ما مستقل عمل می کنیم استقلال ما در عمل نیز تامین شده است، همینکه مدعی شویم ما “نیروی سومی” هستیم سبیل جمعیت به سوی ما سرازیر می شود و ما را به عنوان رهبران جسور و راهگشا بر سر دست بلند می کنند و حلوا حلوا می نمایند و یا این ادعاهای دهان پرکن و توخالی به صورت حرف مفت باقی می ماند، سپید زمانی مفهوم دارد که سپاهی در کار باشد، سرلشکر زمانی مفهوم دارد که لشگری حاضر باشد، سرتیپ زمانی معنی دار است که تیپی در کار باشد و رهبری زمانی مفهوم دارد که توده ای در کار باشد و این توده به آن رهبری اعتماد کند و به رهنمودهایش گردن نهد. آنوقت است که رهبری ادعائی از روی کاغذ به رهبری واقعی در عمل بدل می گردد. ولی توده ها از آسمان نمی آیند. توده ها در صحنه اجتماع با سابقه ذهنی تاریخی خویش وجود دارند. برای کسب اعتماد توده باید سیاست درستی اتخاذ کرد. باید شعارهای مناسب اتخاذ کرد که تجربه زندگی توده ها صحت آنها را به همه بنمایاند. این کار توده ای با دورنماست که زمینه نفوذ ما را در اجتماع گسترش داده و عمیق می نماید. آرایش قدرت حاکمه و سایر نیروهای اجتماعی را مجبور می کند در محاسبات شان ما را نیز به حساب آورند. وقتی ما “چیپی” نباشیم که به حساب بیاتیم می توانیم با انقلابی نمائی کاذب و پرمدعائی روشنفکرانه کلمات دهان پرکن و بی محتوی که به گوشه عبا کسی بر نمی خورد بر زبان آوریم و سینه هایمان را جلو دهیم و ادا و اطوار در آوریم. در فردای پیروزی و یا شکست انقلاب، طبیعتا این حضرات را که گمنام و خانه نشینند، کسی پیدا نخواهد کرد تا از آنها بازخواست کنند و بخواهند که حساب پس دهند.

هر نوع مصالحه با دشمنان طبقاتی برای هدف والاتر ملی و نجات میهن تنها می تواند محصول فشار از پائین و نیاز زمانی باشد و نه استناد به دکمهای مکتوب. دشمن طبقاتی و دشمن ملی نیز این را می داند، آنها از سیاست شما که چه اهداف راهبردی دارید باخبرند، آنها تاکتیک شما را درک می کنند ولی کاری از دستشان بر نمی آید. زیرا میان دو منگنه گرفتارند و برای حفظ موجودیتشان باید تصمیم بگیرند.

بنظر حزب ما باید از تجربه عراق، افغانستان و لبنان و جنگ ایران و عراق آموخت. اگر کمونیستها در متن مبارزه برای اشغال بیگانگان به میدان نیایند و مردم را برای اخراج نیروهای وحشی و ضد بشری امپریالیستی بسیج نکنند هرگز بخت آنها نخواهند داشت که به نیروی اجتماعی بدل شوند، اعتماد مردم را کسب کنند و مهر خویش را در مبارزه طبقاتی به روند طولانی و مسلحانه توده ای مبارزه ملی بزنند. به سرنوشت غم انگیز مجاهدین خلق و کردهای همدست رژیم عراق و یا امپریالیسم و صهیونیسم نگاه کنید تا “رستگار” شوید.

سیاست استقلال و عدم وابستگی در جبهه ای مبارزه ضد اشغالگران، نشان دادن این سیاست به مردم است. نشان دادن این حقیقت است که ارتجاع داخلی با امپریالیسم به صورت مشروط می رزمد و تا به آخر همراه مردم نخواهد بود. تنها در این مبارزه است که مردم مسلح آموزش می بینند به ماهیت دشمن آشنا می شوند به تعصبات کور خویش غلبه می کنند و در مقابل تبلیغات ارتجاع مصونیت می یابند.

تجربه تاریخی عراق در مقابل ماست. حزب رویزیونیستی عراق که برادر حزب توده ایران است به همدست امپریالیسم آمریکا و انگلیس بدل شد، مانند شیون بی مخ با دسته گل به استقبال اشغالگران رفت، در انتخابات تقلبی شرکت کرد، قانون اساسی دست نویس صهیونیستها را پذیرفت، پرچم ملی عراق را با پرچم طرح شده اسرائیلی ها عوض کرد، در مجلس تقلبی شرکت کرد. بر آستانه امپریالیستها و نوکران رژیم جمهوری اسلامی و ناسیونال شونیستهای خائن کرد سجده کرد و حال جسد متعفنش در کنار جاده مبارزه مسلحانه و انقلابی مردم عراق افتاده است و همه بر آن تف می اندازند. توده های مردم آنها را به عنوان نوکر اجنبی به قتل می رسانند زیرا که خائن و سرسپرده امپریالیستها هستند. همین سرنوشت را پیروان عراقی منصور حکمت داشتند که در عراق اشغالی برای پوشاندن دامن کوتاه به

دختران بعنوان سمبل مدرنیسم مبارزه می کردند. در کشور اشغالی برای رد گم کردن و سرگرمی و فریب مردم و حمایت بیدریغ از اسرائیل "جنبش کارگران بیکار برای اخذ حقوق بیکاری" راه انداخته بودند. رسانه های گروهی از آسمان رسیده آنها بر ضد نهضت انقلابی مقاومت مردم عراق تبلیغ می کرد و طبقه کارگر را از مبارزه ملی با اتکاء بر تئوری جهان وطنی (کسموپلیتیسیم) منصور حکمت و مبارزه بر ضد "تروریسم" باز می داشت. جسد متعفن آنها نیز در سر راه انقلاب پیشرونده و قهرمانانه مردم عراق افتاده است و جرات ندارند در عراق ظاهر شوند. آنها همین نقش مخرب و ستون پنجمی را در لبنان و ایران در پیش گرفته اند. سیاست شلیک تیر زمینی و شلیک تیر هوایی که شلیک تیر خلاص به مردم برای رضایت خاطر امپریالیستهاست، سیاست خائنانه و ضد انقلابی است، سیاست کسانی است که اساسا مسئله شان کسب قدرت سیاسی و ساختمان سوسیالیسم نیست. کسی که ساختمان سوسیالیسم را نامنقور بداند، یعنی کسی که فاقد دورنما باشد طبیعتا نمی تواند در مبارزه ملی به جلو نگاه کند و اهداف خویش را مقابل اهداف بورژوازی قرار دهد. برای وی اهداف بورژوازی پایان خط است. وی از همان بدو امر اخته و سترون است. این است که به حفظ وضع موجود علاقه دارد و از نظر تئوری به آنجا می رسد که خواستها و شعارهایی را طرح کند که بقاء مناسبات سرمایه داری را برای مدت طولانی تضمین نماید. این مدت تا زمان "ظهور حضرت" که همه شرایط را برای "استقرار سوسیالیسم" تخیلی آنها آماده کرده است طول می کشد. شعارهای تیر هوایی و تیر زمینی سیاست سردرگمهای سیاسی است که با نیت کسب قدرت سیاسی به مبارزه روی نمی آورند و یاس و بی دورنمایی خویش را به نمایش می گذارند. آنها رهبران بی ساز و برگ نظامی و سرلشکران به لشکرگرد که در صف انتظار ایستاده اند تا نوبت "تیروی سومشان" برسد. این فراخوانی به انتظار کشیدن است تا هلو بصورت پوست کنده در گلو رود. این پاسیفیسیم محض و یا همدستی روشن با امپریالیسم است.

حال باید پرسید کمونیستهای عراقی و لبنانی در عراق و لبنان و کمونیستهای سایر ملتها در قبال اشغال امپریالیستها و صهیونیستها چه روشی را باید در پیش بگیرند؟ بنظر ما در درجه اول باید خواهان طرد قوای اشغالگر باشند. آنها نباید آلت دست سیاست نگرینتپه آمریکایی و بانی جوخه های مرگ در عراق شوند که نزاع شیعه و سنی را با یاری اعراب اسرائیلی و جوخه های مرگ تعلیم دیده دامن می زند. آنها نباید به دام الزرقاوی و هابی افتند که با دست دراز شده عربستان سعودی در خدمت تشدید اختلاف شیعه و سنی و خدمت به اقامت دائمی اشغالگران در عراق عمل می کرد و می کند. آنها نباید فریب تبلیغات اسرائیلیها را بخورند که گویا نزاع کنونی علیه تروریسم است. ایجاد تفرقه در نهضت ضد استعماری تنها تحکیم استعمار است.

مبارزه ایدئولوژیک کمونیستها در عرصه بیکار ضد اشغالگران در انتقاد آنها به سایر نیروهاست که در مبارزه ضد امپریالیستی و آزادی میهن پیگیر نیستند، مبارزه شان نظر به عقب دارد با اما و اگر همراه است. به وسیعترین اقدامات دموکراتیک و جلب و وسیعترین توده ها برای استمرار مبارزه ملی متکی نیست به عوامفریبی و تحریک احساسات لحظه ای تکیه دارد. شعار آنها بهبود شرایط زندگی توده های مردم و برسمیت شناختن حق آنها نیست از مردم می ترسد و در صدد کنترل آنها هستند تا از "حد خود" تجاوز نکنند. این دو عامل مهم سرچشمه نیروی ماست که باید مبلغ آن باشیم، آنرا بر سر دست بگیریم و به میان مردم بریم تا در روند مبارزه ملی موفق به تامین سرکردگی خویش شویم و اعتماد مردم را به کف آوریم. اینها نکات اختلاف در میان نیروهای ضد اشغال است که باید بر آنها اتکاء کرد و برای مردم روشن نمود. سخن بر سر بهتر نابود کردن دشمن خارجی است و نه تخریب در این مبارزه ملی. این تاکتیک درست است که بُرد دارد و عملی است و برای مردم و کادرهای حزبی رهنمود روشن است.

تکیه حزب ما به آزادی همه زندانیان سیاسی، آزادی بیان و مطبوعات در آستانه تجاوز امپریالیستی حاکمیت مرتجع را که تنها به فکر استحکام و بقاء خویش است منفرد می کند. زیرا تحقق این خواستها وسیعترین جبهه مقاومت ضد اشغالگران را در میهن ما ایجاد می کند. در عین حال مبارزه با احتکار و فساد مهره ها و بنیادهای حاکمیت میدان جدید مبارزه برای جلب توده های مردم را در اختیار ما قرار می دهد. ظهور در این عرصه ها، بدست گرفتن ابتکار عمل، حاکمیت را در مخصصه قرار می دهد و به تنگنا می کشاند. خواست مقاومت جمعی و گسترده به خواست عموم خلق بدل می شود و در این عرصه در صورت اینکه نیروهای کمونیست، انقلابی و دموکرات به وزنه ای در جامعه بدل شده باشند، ارتجاع حاکم را کشان کشان به مصالحه می کشانند. مصالحه ای که نه خواست قلبی آنها بلکه محصول فشار از پائین و ترس از انفراد است.

کمونیستها همیشه از استقلال و عدم وابستگی در جبهه واحد سخن گفته اند. این استقلال به معنی استقلال در ایدئولوژی، سیاست و تشکیلات است. کمونیستها حق ندارند در جبهه واحد مستحیل شوند. کمونیستها در عین استقلال سیاسی آنرا انتزاعی بررسی نمی کنند بلکه در شرایط تجاوز دشمن خارجی و اشغال میهن به صورت نسبی درک می کنند. زیرا شکل مبارزه طبقاتی به مبارزه ملی تغییر می کند و شما برای کسب قدرت سیاسی و استقرار سوسیالیسم در ایران نخست باید قدرت بیگانه را طرد کنید و اعتماد مردم را کسب نمایید و در این روند مبارزه مردم را بسیج کرده و آموزش دهید و تدارک گذار از یک مرحله به مرحله بعدی را فراهم آورید. اگر نیروهای مترقی قادر نبودند در روند مبارزه ضد اشغالگران خود را تقویت کنند و اعتماد مردم را بدست آورند در مرحله بعدی نخواهند توانست به کسب قدرت سیاسی موفق شوند و امر سرکوب مجدد آنها با توجه به تناسب قوای طبقاتی تنها یک امر زمانی خواهد بود. همه چیز را در این روند نیرو حل می کند و سرچشمه نیرو در توده های مردم و زحمتکشانشان است. مضمون نزاع ما این است که کدام نیرو موفق می شود رهبری مبارزه مردم را در عرصه مبارزه ملی به کف آورد و این مبارزه را تا به آخر به پیش برد.

این دقیقا وضعیتی است که در لبنان نیز پیش آمده است. یک نیروی جنابیکار و فاشیست اشغالگر به سرزمین لبنان هجوم آورده و به قتل عام مردم با بمبهای خوشه ای که تا آنجا که عقل ما قد می دهد مسلمان و مسیحی، بی حجاب و با حجاب نمی شناسد مشغول است. شرایط مادی هستی یک ملتی را نابود می کند، همه معاهدات جهانی و پیمانهای بین المللی را به زیر پا می گذارد و برای جان انسانها پیشیزی ارزش قابل نیست. به مسیحیان می گوید نگران نباشند زیرا آنها فقط مسلمانان را قتل عام می کنند و هزاران نفر زن و مرد و کودک را به قتل رسانده، جاده ها را خراب کرده، مدارس و منابع سوخت را که گویا فقط مورد استفاده مسلمانان است از بین برده و بیمارستانها و ساختمانها را در هم کوبیده است. وظیفه سازمانهای سیاسی و نیروهای مترقی در لبنان چیست؟ مبارزه مسلحانه و تبلیغ برای بسیج مردم تا نیروی اشغالگر را به بیرون بریزند و یا اینکه مبارزه برای آزادی پوشاک در لبنان و آزادی برای خوردن ویسکی و دامن کوتاه و شب زنده داری دموکراتیک و دست و دل باز در کافه رقصهای بیروت تا صبح سحر با الهام از منصور حکمت تا "مدرنیسم" جای سنت گرایی را بگیرد؟! پرسش این است: باید در کنار توده عظیم مردم لبنان قرار گرفت و حتی از فراخواندن به مقاومت مسیحی لبنان که با حزب الله خویشاوندی ندارد حمایت کرد و یا در کنار دسته های فاشیستی فالانژیست مسلح که اسرائیلی ها و آمریکایی ها در لبنان قبل از ترور حریری علم کرده بودند ایستاد و مدعی شد که "مقاومت بی مقاومت"، "این کشتارها به ما مربوط نیست"، "از هر طرف کشته شود به نفع "اسلام" است"، "این جنگ اساسا طرف عادلانه ندارد جنگ میلناریستها با اسلام سیاسی و ناسیونالیسم عرب است"؟

کدام نیرو قادر است با طرح این گونه شعارها به نیروی مردمی و مورد احترام مردم بدل شود؟ نیروهای نخستین و یا این مدعیان و متظاهرين "انقلابی" اخیر. رمالها و دوره گردهای "حزب کمونیست کارگری ایران" که با پرچم مبارزه دو "قطب تروریسم جهانی" برای تخطئه نیروی مقاومت و جنگ عادلانه مردم لبنان بر ضد اشغالگران به میدان آمده اند، با عقیده فروشان یهودی و باستان شناسان فالانژیست آمریکایی در تکاپویند تا نشان دهند در بیروت نصف جمعیت شیعه به صورت نصف دیگر جمعیت مسیحی در حال اسید پاشی است و مسیحیان را با شعار "حزب فقط حزب الله رهبر فقط روح الله" مجبور کرده اند چادر سر کنند و بر در و دیوار بیروت نوشته اند خواهر "عفت تو، حجاب توست" و "بی حجاب جنده ست". آنها با ذره بین راه افتاده اند تا ثابت کنند حسن نصرالله به فواد سنپوره مسیحی چون نجس است دست نمی دهد و به زنها نگاه نمی کند، پس مستوجب مرگ است. آنها به شما می گویند اکثریت شیعه لبنان می خواهند در لبنان جمهوری اسلامی نوع ایران مستقر کنند و مسیحیان و سنی ها و دروزیها و سایر مذاهب موجود در لبنان را به بازی نگیرند، بیچاره ها هرچه بیشتر می گردند کمتر می یابند ولی هرگز از ترو نمی روند زیرا ماموریت آنها "مبارزه با دوقطب تروریسم جهانی" است و باید کاری کنند که با شعار "نه قم خوبه نه کاشون لعنت بر هر دو تاشون" نهضت مقاومت ملی که مرکب از همه نیروهای ضد اشغالگران است تضعیف شود. آنها با طرح "جبهه سوم" موهومی خود جبهه سوم واقعی برای خرابکاری در جبهه ای ایجاد می کنند که فقط می تواند دو طرف داشته باشد. قوای بربرمنش و وحشی اشغالگر امپریالیستی و صهیونیستی از سونی و نیروی لایزال و همگانی خلق بر ضد اشغالگران و برای آزادی میهن ازسوی دیگر. جنگ و مبارزه مردم لبنان از هر قوم و قبیله ایکه باشند بر ضد قوای اشغالگر و استعماری مبارزه ای عادلانه، مترقی و انقلابی ست و کمونیستها، دموکرات ها، انساندوستها، ضد فاشیستها باید از آن به حمایت برخیزند. "جبهه سوم" تخیلی منصور حکمت و اعوان و انصارش ستون پنجم اسرائیل در پشت سر جبهه واقعی مقاومت برای فرو کردن خنجر به پشت جبهه مقاومت مردم است. این "جبهه سوم" که زنده همان جبهه امپریالیستی و صهیونیستی است در همه این ممالک چه در افغانستان و چه در عراق و چه در لبنان و چه در ایران در صورت تجاوز استعمارگران سرنوشت غم انگیزی داشته و

خواهد داشت و تا کنون نیز با شکست مقتضحانه روبرو شده است. با شلیک تیر هوایی و شلیک تیر زمینی نمی توان به کسب رهبری مردم نایل آمد. باید با این تئوریهای استعماری و فاشیستی که تراوش مغزهای علیل و نیروهای بی دورنما و سترون است بشدت مبارزه کرد.

جالب این است که «حزب ککا» که یک حزب استعماری و اسرائیلی است در زمانیکه تئوریهای ارتجاعی بر ملا شده است و می بیند که با پرچم «اسلام سیاسی» نمی تواند قتل عام مردم لبنان را با بمب خوشه ای توجیه کند و برای اسرائیلیهای «دموکرات» دست بزند حال نظریه جدیدی را نیز عنوان کرده است که آنرا «ناسیونالیسم عرب» می نامد.

چرا این جریان استعماری و اسرائیلی این تئوری را یافته است؟ پاسخ آن ساده است زیرا ارتجاع جهانی به رهبری امپریالیستها و صهیونیستها شرایطی را به ممالک عربی تحمیل می کنند که نه فقط مسلمانان بنیادگرا بلکه اعراب سکولار نیز برای دفاع از حیثیت ملی خویش به عرصه کارزار می آیند و ما با این تحول عمیق در کشور عراق و لبنان و سایر ممالک عربی روبرو هستیم. «حزب ککا» چون با مقاومت در مقابل اسرائیل و آمریکا مخالف است و تا به امروز به بهانه وجود رهبری «اسلام سیاسی» آنرا تخطئه کرده است با پدایش شرایط جدید می بیند که حنایش دیگر رنگی ندارد و باید نظریات ارتجاعی خویش را آرایش کند. «اتهام» ناسیونالیسم عرب اسلحه جدید تبلیغاتی برای تخطئه مبارزات قهرمانانه مردم زیر سلطه عرب است که رهبری ندارد و مبارزات آنها در دست «اسلامیستهای سیاسی» نیست. «حزب ککا» ناچار شده این نظریه را با آرامش و مودبانه بپروراند و در درون جنبش جا بیاندازد. مسلمانان در فردای نزدیک که دیگر نتوان مبارزه نهضت‌های مقاومت ضد امپریالیستی را علیرغم کوه دروغ ها و سیل اتهامات واهی با اتهام «اسلام سیاسی» تخطئه کرد آنها برای توجیه اشغالگری امپریالیستها حربه «ناسیونالیسم عرب» را از جیبشان در می آورند.

مارکسیسم به ما می آموزد که هر ناسیونالیسمی ارتجاعی نیست. ناسیونالیسم ملت‌های زیر سلطه که برای رهائی ملی خویش می رزمند عمیقاً انقلابی است و باید از آن حمایت کرد. حال آنکه ناسیونالیسم ملت‌های سرکوبگر نظیر آمریکا و آلمان و فرانسه و ناسیونالیسم فاشیستی و ضد انقلابی است که نه تنها باید آنرا افشاء نمود بلکه باید با آن عمیقاً پیکار کرد. این یکی از اصول لنینیسم است و لنین در ارزیابی طبقاتی خویش در اثر جاویدانش «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» بارها به این نظریه اشاره می کند و دشمنان کمونیسم را که به تحریف مارکسیسم اشتغال داشتند افشاء می نماید.

ناسیونالیسم عرب صدام حسین در حمله به ایران ارتجاعی و ضد انقلابی بود ولی ناسیونالیسم اعراب عراق در قبال قوای اشغالگر و متجاوز خارجی شدیداً انقلابی و قابل حمایت است.

«حزب ککا» در این عرصه آینده نگری می کند. جایی که دیگر کارش با «اسلام سیاسی» برائی نداشته باشد و با جعل اخبار و اسناد نتواند ماهیت جنبش مقاومت را تحریف کند گریبان «ناسیونالیسم عرب» را می گیرد، توگویی قوای اشغالگر امپریالیستها و صهیونیستها در عراق و لبنان برای استقرار انترناسیونالیسم پرولتری حضور یافته اند!

«حزب ککا» حاضر نیست خواهان خروج فوری و بی قید و شرط امپریالیستها از عراق باشد و ادامه اشغال را امر مثبتی ارزیابی می کند و مورد حمایت قرار می دهد و بهمین جهت این حزب حامی تمام جنایاتی است که در عراق اتفاق می افتد.

حزب ارتجاعی و استعماری «ککا» حاضر نیست خروج فوری و بی قید و شرط صهیونیستها را از لبنان و فلسطین بطلبد و باین جهت این حزب از ارتجاع و آدمکشی و جنایات ضد بشری صهیونیستها در منطقه با بی شرمی دفاع می کند.

نظریه جدید تحریک امیز این حزب که افکار عمومی را بر ضد «ناسیونالیسم عرب» که در شرایط کنونی ناسیونالیسم عادلانه و قابل احترام و قابل حمایت بر ضد قوای اشغالگر است، دام جدید صهیونیستها در منطقه است که از دهان «حزب ککا» بتدریج بخورد جنبش می دهند تا تمام انگیزه های مقاومت را بی اعتبار جلوه دهند.

«حزب ککا» با این نظریه می خواهد با «ناسیونالیسم مردم ایران» که به هیچ وجه زیر بار اشغال نظامی و وطنشان نمی روند و در صورت اتفاق چنین امری با مقاومت مسلحانه و تمامی اشکال مبارزاتی و حتا با عملیات انتحاری دمار از روزگار امپریالیستها، صهیونیستها و «حزب ککا» در می آورند به مبارزه برخیزد. این حزب دارد «جبهه سومش» را درست می کند و آنرا با مبارزه با «ناسیونالیسم عرب» آغاز کرده است. همان «جبهه سومی» که نقش ستون پنجم امپریالیسم و صهیونیسم را در منطقه بازی خواهد کرد.

«حزب ککا» خواهان صلح میان فلسطینی ها با صهیونیستهاست در شرایط کنونی است. آنها هرگز نمی گویند که با قوای اشغالگر نمی توان صلح کرد و به اشغال کشور صحه گذارد. با قوای اشغالگر حتی نباید مذاکره کرد. با قوای اشغالگر باید جنگید و آنها را با هر وسیله ممکن و حتی عملیات انتحاری نابود ساخت. صلحی که «حزب ککا» می طلبد صلحی است که اسرائیل با آن موافق است. صلح اشغالگری است که از اشغال شده صحت اشغالش را طلب می کند. حزب کار ایران «توفان» به صراحت بیان می کند که اسرائیل بعنوان یک کشور اشغالگر و متجاوز در منطقه حق دفاع از خود ندارد. حق دفاع از خود متعلق به مردم فلسطین، لبنان، عراق و افغانستان است که قربانی تجاوزند.

«حزب ککا» جریان آلوده ای است که هدفش تشتت فکری و آماده سازی افکار برای توجیه جنایت و آدمکشی در منطقه است. افکارشان ضد بشری و فاشیستی است و آنرا با «مدرنیسم» جلا می دهند. این حزب حاضر نیست پیشنهاد امپریالیست آمریکا برای توزیع ۸۰ میلیون پول نقد به ایرانیهای خود فروخته را محکوم کند و با صراحت اخاذی از صهیونیسم و امپریالیسم را ارتجاعی، ضد منافع ملی و منافع طبقاتی مردم ایران اعلام کرده و همه جریاناتی را که مزدور این دولتها بوده اند چه در حال و چه در گذشته محکوم کند. چون آنها با نف سربالا مخالفند.

ترغیب مردم جهان برای خرابکاری در جنبش ضد جنگ در غرب و تبلیغ این نظریه ارتجاعی و ضد بشری که جنایات مهیبی که در لبنان توسط امپریالیستها و صهیونیستها می گذرد به ما مربوط نیست و «جنگ تروریستهاست» این دارو دسته سیاه را بشدت در میان نیروهای انقلابی ایران افشا کرده است. این همان خوابی است که این دارو دسته برای ایران دیده اند. به همین خیال باشند!

بر گرفته از توفان شماره ۷۹ مهر ماه ۱۳۸۵ ارگان مرکزی حزب کار ایران

www.toufan.org

toufan@toufan.org